

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس صد و پنجاه و چهارم

سید محمد حسینی طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

در مجلس گذشته خدمت رفقا عرض شد که پس از اینکه امام صادق علیه السلام مطالبی را به عنوان بصری فرمودند به درخواست عنوان، مطالب جدیدی را اضافه کردند و فرمودند که من تو را به نه چیز توصیه می‌کنم و به این نه چیز باید کاملاً عمل کنی و ترتیب اثر بدهی که این نه چیز وصیت من است به کسانی که می‌خواهند راه خدا را بروند این کلام امام صادق علیه السلام است.

عنوان می‌گوید من قلب خودم را خالی کردم و فارغ کردم و از خطورات بیرون آمدم و تخیلات و توهمات را کنار گذاشتم و پیش فرض‌ها را به کناری نهادم - این‌ها را خب ما داریم اضافه می‌کنیم معنای فرغت قلبی همین چیزهایی است که عرض می‌شود مخصوصاً مسئله پیش فرض که بسیار مسئله مهمی است - چرا من این کارها را کردم؟ چرا؟ چون در خدمت امام صادق علیه السلام نشستم مگر کسی می‌تواند در خدمت امام بنشیند و با خودش پیش فرض هم داشته باشد؟ در خودش ذهنیتی نسبت به مطالب داشته باشد؟ در خودش جایی برای تخیلات و توهمات خودش باز کرده باشد؟ معنا ندارد این متناقض با هدف و قصد و مقصودش می‌باشد، راجع به این مسئله خدمت رفقا مطالبی عرض شد.

و به نظر می‌رسد که صحبت به این جا رسید که انسان در مواجهه‌ی با حق و با مطالب اولیاء دین نه با هرکسی و هر آوازی! نه، در مواجهه‌ی با اولیاء دین و کلمات حق باید قلب خود را همیشه فارغ کنند، اگر فارغ نکرد، اگر قلب خودش را خالی نکرد، اگر یک احساس نگرانی در دل خودش باقی گذاشت، اگر ذهنیاتی در دل خودش نگه داشت که اگر مطلب این طور باشد خوب است، اگر این طور نباشد بنشینم برایش جوابی پیدا کنم، بنشینم برایش یک مطلبی این طرف و آن طرف دست و پا کنم، بنشینم برای کاری که انجام دادم برای آن کار یک محملی قرار بدهم تا بتوانم تا حدودی خود را تبرئه کنم، اگر این طور باشد شیطان از همان جا وارد می‌شود و حسابش را می‌رسد.

از همین نقطه شیطان، نه این که وارد می‌شود، وارد شده، یعنی شیطان آمده قسمتی از قلب او را گرفته و آن گرفتگی قلب باعث می‌شود پوششی بر روی فکر و عقل، قوای عاقله و نفس و وجدان او بیفتد، حال آن پوشش متفاوت است، گاهی اوقات پوشش خیلی رقیق و نازک است. بعضی از لباس‌ها هستند مثل لباس‌های نایلونی وقتی که هست آن طرفش پیداست، خب این خیلی رقیق است، بعضی نه یک مقداری آن پوشش ضخیم‌تر است و کمتر پیداست، گاهی اوقات ضخیم‌تر می‌شود، گاهی اوقات از این قماش‌ها و پارچه‌های کلفتی که با آنها خیمه درست می‌کنند از این‌ها انسان می‌اندازد روی قلبش که دیگر اصلاً منفذی باقی نمی‌ماند، یعنی بعداً که خب تیرآهن کشی می‌کند و بتون می‌ریزد خب آن دیگر مطلب به جای دیگری می‌رسد! آن‌ها

دیگر اصحاب ابوبکر و عمر هستند دیگر بتون ریزی کردند قشنگ، محکم، بحمدالله امروزه از این اصحاب هم پیدا شده‌اند ها! از همین علماء شیعه که کمر به هدم قواعد مسلم‌های شیعه بسته‌اند، می‌گویند سقیفه‌ی بنی ساعده به مصلحت اسلام بوده! خاک بر سرتان کنند، سقیفه‌ی بنی ساعده که آمد در مقابل امیرالمؤمنین و بر خلاف آیه‌ی قرآن، **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (المائدة: 3)** و آیه‌ای که می‌فرماید **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (المائدة: 67)**، این‌ها مثل اینکه اصلاً کورند یعنی اصلاً انگار قرآن را نخوانده‌اند. خدا کور می‌کند ها! کور می‌کند. طرف 90 سال سَنَس هست، معمم است، می‌آید قضیه‌ی غدیر را می‌گوید پیغمبر یک توصیه‌ای کرده و لیکن سقیفه‌ی بنی ساعده به مصلحت اسلام بوده و از باب ترتب - از باب همین قواعد اصولی هم که دو سه تا خواندند و آن را هم نفهمیدند و عوضی خواندند - از باب قاعده‌ی ترتب و...، وقتی که مصلحت اسلام اقتضا می‌کند خب چه اشکالی دارد حالا مردم به آن کیفیت نتوانستند حالا عیبی ندارد این هم خودش یک مطلبی است و خدای متعال افکار جامعه را ارج می‌نهد! اجماع مسلمین را ارج می‌نهد! هیچ اشکال ندارد ابوبکر و عمر بیایند به جای امیرالمؤمنین بنشینند! چه عیب دارد؟ خیلی هم خوب است! بسیار خوب است! ان شاءالله خدا با همان‌ها محشورت بکند تا این که بفهمی اوضاع چه خبر است. شما به جای اینکه عمامه‌ی شیعه را بر سرت بگذاری بیا بگو من سَنَی هستم مردم هم تکلیفشان را با تو می‌فهمند هیچ کس هم با تو کاری ندارد الان میلیون‌ها سَنَی در دنیا وجود دارد کسی کاری به کار کسی ندارد آن‌ها برای خودشان، ولی یک عالم شیعه بیاید و بگوید که چی؟ سقیفه‌ی بنی ساعده، این به مصلحت اسلام است! نعوذ بالله دیگر باید بگویم آخرالزمان شده است.

و یا اینکه چی؟ بالاتر از این! اینی که در شیعه فقط به قرآن و عترت تمسک می‌کنند خلاف است! پس به چه کسی تمسک کنیم احمق؟ به فتوای ابوحنیفه تمسک کنیم؟! اینقدر آدم باید نفهم باشد؟ مگر پیغمبر نفرمودند **انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی**¹ مگر نفرمودند؟ پیغمبر بهتر می‌فهمید یا توی الاغ؟ کدام بهتر می‌فهمیدند؟ **انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی** کتاب خدا و عترت من و انهما لم یفترقا کتاب خدا از عترت من جدا نمی‌شود آن کسانی که مثل ابوحنیفه‌ها و عمر و ابوبکرها که جدا کردند باید پاسخگو باشند و انهما لم یفترقا حتی یردا علی الحوض تا این که در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد شوند. یعنی هیچ برهه‌ای از زمان نخواهد آمد که این حکم الهی و وظیفه‌ی دینی و اعتقادی مردم بخواهد تخلف کند، تا روز قیامت قرآن و اهل بیت، تمام شد این است مسئله، حالا آقا افاضه می‌فرمایند که نه! این کسانی که به دنبال قرآن و اهل بیت هستند این‌ها جمود فکری دارند! به به، واقعاً انسان نمی‌داند به حال این‌ها بخندد یا گریه کند؟ آدم بعد از یک عمر اینقدر خرفت بشود که اصلاً بدیهیات را هم بیاید انکار بکند.

1. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج 1، ص 413؛ المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام، ص 559.

و یا اینکه می‌آید از بنی‌امیه به عنوان مفاخر اسلام یاد می‌کنند، عالی‌تر شد! که این‌ها آمدند (بنی‌امیه) با از جان گذشتگی‌های خود، اسلام را به سراسر دنیا پخش کردند! بله، کشتن امام حسین که مسئله‌ای نیست! چیزی نیست! بیخود کرده اصلاً امام حسین آمده در مقابل یزید! اصلاً حق نداشته! کی گفته؟ خوب کرده! پسر پیغمبر را هم کشت خوب کرده! معاویه که به امام حسن سم داد بله حقش بود! برای چی امام حسن علیه‌السلام آمد با معاویه مخالفت کرد؟ برای چه؟ آن عبدالملک مروان و هشام بن حکم و هشام بن عبدالملک که آمدند به امام سجاد سم دادند به امام باقر و این حرف‌ها همه‌ی این‌ها کار خوبی کردند، این‌هایی که آمدند دین پیغمبر را برگرداندند و سال‌ها بر سر منبر امیرالمؤمنین را سب کردند و از جنازه‌های شیعیان امیرالمؤمنین مناره ساختند...، حجاج بن یوسف ثقفی چه کار کرد؟ عبدالملک مروان چه کار کرد؟ این کشته‌ها را چه کسی انجام داد؟ جن‌ها آمدند انجام دادند؟ از کرات سماوی آمدند روی زمین؟ چه کسانی این کارها را کردند؟ بنی‌امیه مگر نکرد؟ هان؟ کتب اهل بیت را چه کسی آمد به دست آتش و نابودی سپرد؟ روایات اهل بیت را چه کسی آمد تحریم کرد؟ قتل‌ها و حبس‌ها و تبعیدهایی که بر اساس نقل روایات اهل بیت علیهم‌السلام بود توسط چه کسانی انجام گرفت؟ حالا بنی‌امیه از افتخارات اسلام شده!

تازه می‌گویند ما شیعه هستیم و مسئولین وحدت بین شیعه و سنی، خب اگر این طور است قضیه، واقعاً اگر این طور است که برای وحدت، انسان بیاید از مسلمانات مکتب خودش دست بردارد خب می‌رویم با نصاری وحدت پیدا می‌کنیم ما هم می‌رویم یک پله بالاتر، اصلاً می‌گوییم پیغمبر چه کسی بود؟ نخیر! پیغمبر اصلاً بی‌خود آمد، آمد اختلاف انداخت در جامعه! همین مردم یهودی و نصرانی که بودند خوب بود، برای چه پیغمبر آمد؟ چرا آمد اختلاف انداخت؟ چرا چند دستگی انداخت؟ چرا اصلاً با یهود و نصاری وحدت پیدا کنیم می‌رویم با گبر و کمونیست‌ها و ملحدین وحدت پیدا می‌کنیم هر جا هر جنبنده‌ی دو پای که توی خیابون راه رفت او را در آغوش بگیرد هر کسی می‌خواهد باشد! قضیه این است که چه؟ ما همه چیز را بگذاریم کنار! وقتی همه چیز برود کنار چرا فقط در اسلام متوقف بشویم؟ در همه چیز! چرا؟ رفقا می‌دانند حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد وقتی قرار بر این است که ملاک این باشد که ما از مسلمانات دست برداریم برای این که حریف را به خود نزدیک کنیم خب از همه‌ی مسلمانات دست برمی‌داریم که دیگر همه با هم آشتی کنیم با همه‌ی دنیا!

حالا جالب است که این همه زور بر این قضیه زده شده از آن طرف چه قدر نزدیک شده؟ آن‌ها چقدر از مطالب دست برداشتند؟ آخر احمق‌ها آدمی که یک کاری را انجام می‌دهد یک قدم می‌رود جلو طرف هم یک قدم می‌آید جلو، نه این که تمام زمین را واگذار بکند و او هم سر جایش بایستد و بگوید ما همین هستیم! از چند تا از حرف‌ها آن‌ها دست برداشتند؟ همین اهل تسنن؟

آن آقا در می‌آید می‌گوید که اصلاً فشار دادن در به دختر پیغمبر و آتش زدن ...، این‌ها همه دروغ است! از آن طرف اهل سنت می‌آیند ما را مسخره می‌کنند و می‌گویند شیعه الان متوجه شده که چه نسبت‌هایی

را به شیخین می‌داده است! آن یکی هم از آن طرف می‌گوید که زیارت عاشورا هم جزء تقیه است! زیارت عاشورا هم که کشک است و سند ندارد! بسیار خوب! آن هم از آن طرف درمی‌آید می‌گوید که حدیث و روایت عمر که گفت قلم و قرطاس نیاورید، پیامبر نعوذبالله نعوذبالله دارد هذیان می‌گوید! این هم غلط است! عمر حاشا! کلاً! که یک همچنین بزرگواری چنین نسبتی به پیغمبر بدهد! چون اگر این مطلب را قبول کنیم باید اصلاً در اسلام عمر شک کنیم و ما چون در اسلام عمر نمی‌توانیم شک کنیم پس بنابراین باید بگوییم این قضیه دروغ است! خیلی خوب! این هم از این طرف! بعد هم که دیگر امروز این افراد بنی‌امیه می‌شوند از مفاخر اسلام و دیگر سقیفه بنی‌ساعده می‌شود از باب ترتب و اینها، به مصلحت اسلام و تمسک به قرآن و عترت جمود شمرده می‌شود، یعنی خشک مغزی و پوچ بودن مبانی و اعتقاد، خب تمام شد و رفت! دیگر چیزی نماند الحمدلله وحدت خود به خود حاصل شد نه تنها وحدت بلکه ما جلوتر هم رفتیم چون تمام این مطالبی را که شیعه در مذمت خلفاء و اهل جور و بزرگان منحرف و محرف عامه نقل می‌کند، در کتاب خودشان هست.

راجع به ابوحنیفه آن قدر که ما در کتب خودمان داریم این مرد ملحد و محرف و منحرف و معاند هست؛ در کتاب عامّه و اهل سنت بیشتر است، درباره همین ابوحنیفه. حالا ما باید بیایم و اهل بیت را کنار بگذاریم؟ بله؟ اهل بیت را کنار بگذاریم و دنبال کی برویم؟ دنبال ابوبکر و عمر برویم که نمی‌دانستند... دنبال این‌ها باید برویم؟ می‌آیند سؤال می‌کنند که خدا کجاست؟ می‌گوید خدا در آسمان‌هاست می‌گوید پس زمین خدا ندارد! می‌گوید پس بنزید بکشیدش! باید بیایم به فتوای این آقا تبعیت کنیم! اهل بیت را کنار بگذاریم این را بگیریم؟ ها؟

واقعاً اصلاً مسئله از حد گذشته! من نمی‌دانم چطور الان در یک همچنین وضعیتی و مملکتی که مملکت شیعه اثنی‌عشری و مملکت امام زمان است این حرف‌ها همین طور بی‌سروصدا زده می‌شود و از این قضایا بی‌اعتنا داریم رد می‌شویم؟ حالا اگر یک همچنین حرفی را عامّه بزنند خب حالا آن‌ها مذهبشان و مکتبشان است و بعد افرادی که این‌ها خودشان مسئولیت برای وحدت دارند پا می‌شوند این حرف‌ها را می‌زنند. آقا مگر قرار است برای وحدت همه چیز را از دست بدهید؟ هان؟ این چه حسابی است؟ چه کتابی است؟ یعنی امام زمانی وجود ندارد؟ صاحب اختیاری ما نداریم؟ همین طوری هر یاوه‌ای که هر کسی می‌گوید، به همین راحتی از آن رد بشویم؟ هر کسی هر مصاحبه‌ی چرندی و مزخرفی می‌کند این را بیایم پخش کنیم؟ یعنی چه؟ خب من هم خیلی حرف‌ها بلدم بزنم، یک حرف‌های چرند و پرند و مزخرفی و فلان، حالا این را ما باید پخش کنیم؟ حساب و کتابی، یک قانونی نباید باشد؟ خلاصه این‌ها مطالبی است که خدای نکرده به واسطه‌ی اهمال در این مطالب عذاب الهی بر ما نازل نشود؟ این مسئله باید مورد دقت قرار بگیرد که غیرت خدا اگر قرار باشد بر این که بجنبند و صبر خدا لبریز بشود خلاصه دیگر احتمال همه چیز از همه جا می‌رود.

عنوان می گوید من آمدم در قبال امام صادق علیه السلام قلب خودم را فارغ کردم یعنی خالی کردم که آن چه را که حضرت می گویند و می فرمایند کاملاً در مغز من قرار بگیرد، کاملاً در ضمیر من و در قلب من جا باز کند و اثر خودش را ببخشد، آن اثری که مترتب است آن اثر را ببخشد چرا؟ چون کلام، کلام امام صادق علیه السلام بود. در مقابل این هم هست ها! در مقابل این مطلب دیده شده است افرادی که در تحت یک شخصیت کاذب قرار می گیرند وقتی که مواجه با او می شوند قلب خود را از این طرفی فارغ می کنند یعنی هر چه او گفت آن می آید و در این قلب می نشیند و قلب را متحجر می کند.

یادم هست در زمان سابق بعضی از این گویندگان و متکلمان منحرف، در بعضی از مجالس که خیلی هم شهرت پیدا کرده بودند و این ها، عجیب بود! افرادی که می رفتند پای صحبت این ها، به طور کلی اصلاً سیستم فکری آن ها تغییر پیدا می کرد اصلاً نمی شود دیگر با این ها حرف زد چشم های این ها حالتشان عوض می شد حالت خاص به خود می گرفت، طرز صحبت این ها عوض می شد برخورد اینها با افراد تغییر پیدا می کرد.

یک وقتی من در یک مجلس افطاری که بود شرکت کرده بودم در همان موقع مرحوم آقا هم در آن جا بودند یکی در همان مجلس بود از اقوام هم بود، از اقوام سببی، او هم در همان جا حضور داشت من نگاه کردم دیدم چرا اینجوری است؟ البته مدتی بود ما ایشان را ندیده بودیم دیگر در مجالس مرحوم آقا شرکت نمی کرد همان مجالس روزهای جمعه شرکت نمی کرد. من نمی دانم چرا چشم هایش اینطوری است؟ چرا رنگ صورتش برافروخته شده؟ چرا حالتش تغییر کرده؟ چرا نگاهی که به ما می کند با سابق فرق می کند؟ من نمی دانستم چه خبر است. وقتی که آن مجلس افطار تمام شد، قرار بود من بمانم، مرحوم آقا حرکت کنند و بروند مسجد، من قرار بود بمانم و بعد از یک ربع ده دقیقه بیایم همین که می رفتیم ایشان آهسته به من گفتند که در اینجا توقف نکن و زود بیا به مسجد. ما نشستیم، ایشان رفتند و یک مرتبه یک سوالی پیش آمد و یک سوالی کرد و صحبت شروع شد و یک مرتبه متوجه شدم به به ایشان در این مدتی که در مسجد نمی آمد به حضور آن بزرگان می رسیده و از مطالب آن ها استفاده می کرده است، فهمیدم، فهمیدم قضیه از چه قرار است! فهمیدم این تغییر شکل و تغییر حال و حالت جمود و آن حالت سفتی و سختی که الان در قلبش به وجود آمده مال چیست!

ما مشغول صحبت با این شدیم و غافل از این که مرحوم آقا به ما توصیه کردند زود مجلس را ترک کن و بیا و ما به حرف ایشان گوش ندادیم نشستیم با این به حرف زدن - البته خبر در آن صحبت او محکوم شد - ولی به اندازه ای پرخاشگر شده بود به اندازه ای که اصلاً برای ما عجیب بود این اصلاً چرا این طور شد؟ چرا تغییر ماهیت داده؟ از انسانیت این بیرون آمده! شاید هم اگر قدرتی پیدا می کرد حساب ما را هم می رسید و دیگر مسئله را به طور کلی فیصله می داد، یعنی یک همچنین وضعیتی! تقریباً یک ساعت از این قضیه گذشت انگار نه انگار خیلی سفت و محکم روی حرف ها و روی مطالب چه تجلیل و چه تعریفی از آن شخص کذایی،

من آمدم مسجد - خب بر حسب ظاهر به وقت رسیدم برای این که قرار بود به منزل بروم و بعد بیایم - ما آمدم مسجد دیدیم مرحوم آقا نشستند من آمدم تا ایشان یک نگاه به من کردند گفتند مگر بهت نگفتم در آن مجلس ننشین یعنی از حال من و از وضعیت من - البته خب آن‌ها که به نگاه کردن نیاز نداشتند - گفتند همین یک ساعت برایت ضرر داشت برای چه نشستی؟ به تو گفتم بیا! من که گفتم بیا! تو نشستی و این یک ساعت برای تو ضرر داشت اصلاً نباید با این‌ها حرف زد این‌ها دیگر بسته شده‌اند، قلب این‌ها بسته شده. و عجیب که این‌ها یک قسمی بودند که دیگر نمی‌شد آن‌ها را عوض کرد نمی‌شد تغییر داد مگر این که حالا خدا به یک کسی یک لطفی بکند یک عنایتی بکند.

از همان وضعیت و از همان مسیری که این‌ها جلو رفتند یکی یکی پرده‌ها پرده‌ها آمد و آن پرده‌ی رقیقی که در ابتدا بود تبدیل به یک پرده‌ی کلفت و ضخیمی شده بود که نه باران از آن عبور می‌کرد و نه نسیم دیگر از او عبور می‌کرد و باران وقتی که می‌آمد سرازیر می‌شد و می‌ریخت روی زمین، از این پرده عبور نمی‌کرد تا این که به درون پرده برسد، سفت و محکم! همین‌طور! باران دیدید می‌آید و می‌ریزد؟ چرا؟ چون قلبش را برای او فارغ کرده قلبش را برای یک همچنین شخصیتی فارغ کرده از اول آمد جلو به جای این که بیاید یک همچنین شخصی که در اینجا هست مطالبی را که او می‌گوید با او در میان بگذارد آیا مطالبی که ایشان راجع به این مسائل می‌گویند صحیح است؟ درست است؟ و تو که یک همچنین فردی به علمیت و معرفت و تقوا و صداقت می‌شناسی تو دیگر چرا؟

حالا یک کسی یک همچنین فردی را ندارد خب ندارد تو که همچنین کسی را می‌شناسی در یک همچنین موقعیتی، تو چرا نیامدی؟ تو چرا این مطالب را در میان نگذاشتی؟ تو چرا شیفته‌ی حال و شایعات و تبلیغات و جو شدی؟ تو چرا شیفته‌ی تعبیرهای جاذب و جالب و تو خالی و محرف و مقلب قلوب شدی؟ تو دیگر چرا؟ تو که کسی را داشتی، تو که فردی را داشتی، خدا هم چه کار می‌کند خیلی خب حالا که تو این کار را می‌کنی تو یک پرده می‌اندازی ما ده تا رویش می‌اندازیم باشد عیب ندارد ببین کی جلوتر است؟ برو برو ما هم می‌آیم هوایت را داریم چند تا پرده می‌خواهی بیندازی؟ پنج تا؟ ما هم پنجاه تا می‌اندازیم شد پنجاه و پنج تا! ما سخی هستیم، بخل نداریم، سخاوت داریم، این طرف را می‌خواهی داریم آن طرف را هم می‌خواهی داریم هر دو جور در اختیار ما هست، بسته به اختیار خودت و به وضعیت خودت.

پس بنابراین این خطر بزرگ که برای سالک راه خدا و برای هرکسی، به خصوص سالک راه خدا هست این است که اگر در ابتدای مطلب و در اول راه و در اول مسئله کاملاً قلب خود را خالی نکند و جای خالی برای مطالب دیگر بگذارد، برای خواست‌های خود جایی بگذارد، برای انانیت و نفسانیت خودش جا بگذارد، برای محبوبیت خودش در میان افراد جای خالی بگذارد، برای موجه جلوه دادن شخصیت خودش پیش دیگران جای خالی بگذارد و به طور کلی برای خود محوری و نفس خود جایی در کنار سایر مطالب بگذارد خطر این است که در مواجهه‌ی با حق از همان دریچه شیطان می‌آید و در مواجهه‌ی با حق، سپر دفاعی برای او

می‌سازد که حق نتواند در نفس او نفوذ کند و در قلب او نفوذ کند و او را به مسیر درست و مسیر صحیح بکشاند این یک خطری است که وجود دارد.

آفتی که برای سالک راه خدا وجود دارد این است که سالک قلب خود را فارغ نکند بلکه یک جا بگذارد که خلاصه اگر با مسائل خلاف طبع و خلاف میل مواجه شد بتواند از این طرف و آن طرف فرار کند یک جور مسائل را به دست بیاورد - که عرض می‌کنیم به چه کیفیتی - خطر اینجاست این مسئله باعث می‌شود که به متشابه مبتلا بشود نفس او بشود نفس متشابه نه نفس محکم.

نفس محکم آن نفسی است که بر آن وضعیت خود به نحوی استقرار دارد که مطلب باطل را و مطلب حق را می‌گیرد و مطلب حق را در جای خود و باطل را در جای خود قرار می‌دهد بر طبق معیارها و بر طبق اصولی که برای او ترسیم شده، این می‌شود نفس، نفس محکم.

نفس متشابه نفسی است که در ارتباط با مطالب حق، سراغ آن مطالبی می‌رود که می‌تواند با مرام او وفق بدهد. در جلسه‌ی قبل بعضی از مطالب را توضیح دادم ان شاء الله در این جلسه به بعضی از مطالب دیگر می‌پردازم. در اختیار دو مسئله بر سر دو راهی به جای پرداختن به محکم، یقین، علم و معرفت، به دنبال مسئله‌ای می‌رود و به دنبال آن جهتی می‌رود که آن جهت هزار و یک احتمال خطا در آن وجود دارد چرا؟ - خطر اینجاست - چون نفس او به جای اینکه از ابتدا فارغ بشود از ابتدا منحرف و متمایل شکل گرفت، این متمایل شکل گرفتن کجا پدرش را در می‌آورد؟ وقتی که بر سر دو راهی رسید، همه‌ی دو راهی‌ها هم که مسائل عادی نیست. بعضی از این دو راهی‌ها به مرگ و حیات انسان بستگی دارد، بعضی از این دو راهی‌ها به سعادت و شقاوت انسان بستگی دارد، بعضی از این دو راهی‌ها به بود و نابودی انسان بستگی دارد، بعضی از این دو راهی‌ها به از بین رفتن همه‌ی استعدادات انسان بستگی دارد، مسئله مسئله‌ی آسان نیست. انسان یک طرف از دو راهی را اختیار می‌کند و بعد از ده سال و پانزده سال می‌فهمد عجب! تمام زندگی او از بین رفت و به دنبال چه حرف‌هایی بوده؟ تمام استعدادهای خودش را از دست داد، دیگر استعدادی نمانده که به فعلیت برساند، دیگر مجالی نمانده آن فرصت‌ها دیگر همه از دست رفت، آن مجال‌ها دیگر از دست رفت و به قول مرحوم آقا در روح مجرد آن خورشید تابناکی که بر همه جا نور افشانی می‌کرد، آن خورشید تابناک رفت، حالا باید یک چراغ موشی در دست گرفت و در شب تاریک به دنبال آن این طرف آن طرف گشت و راه را از چاه پیدا کرد مسئله به این کیفیت است.

وقتی که انسان در این دو راهی‌ها به راه خلاف برود دیگر ممکن است این تدارک نشود و جبران دیگر برایش محال باشد، همه‌اش مسئله، این طوری نیست که حالا فرض کنیم در قضیه‌ای انسان شک کند که این را انجام بدهد یا آن طرف را انجام بدهد که حالا خیلی هم فرقی نمی‌کند این طرف بهتر یا آن طرف بهتر است. ولی بعضی‌هایش مسئله‌ی حیات و زندگی است، مسئله‌ی مردن و زندگی است، خب می‌میرد! خب یک کسی می‌میرد وقتی بمیرد دیگر چطور می‌تواند استعدادات خودش را در این دنیا به تکامل برساند؟ وقتی که مرده

وقتی که او را در زیر زمین خاک کردند دیگر چطور می‌تواند آن استعدادی را که برای شکوفا شدن در این دنیا، خدا در او قرار داده است و قرار بوده است که او را در این دنیا به فعلیت برساند و با دست خودش تمام آن زمینه‌های آن استعداد را از بین برده است با از بین رفتن (مردن، مردن) می‌روند دفنش می‌کنند و رویش را سنگ می‌گذارند و یک فاتحه می‌خوانند چرا؟

چون ننشسته بر سر دو راهی فکر کند، به دنبال شایعه‌ها رفته عقل خودش را - اینی که اینجاست - به کار نینداخته با اهل عقل و منطق و معرفت مشورت نکرده با افرادی که ممکن است بر بعضی از مسائل دیگر اطلاع داشته باشند مطالب را مقایسه و حل‌الجی نکرده، آمده به جای آن‌ها با افراد کوتاه فکر و احساساتی صحبت کرده به جو و شایعات حاکم بر محیط توجه کرده، ها! آن جو و شایعات هم یک وقتی صعود پیدا می‌کند و فردا هم نزول پیدا می‌کند، لذا با توجه به این تغییر راه و مسیر از طرف حق و صحیح و عقل و منطق، آمده مسیر دیگری را انتخاب کرده، در مسیر دیگر هم همه چیز وجود دارد، همه چیز هست و همه احتمالات وجود دارد، احتمالی که ممکن است دیگر به طور کلی نیست و نابود بشود، این هم هست. احتمالی که ممکن است به از دست رفتن بسیاری از فرصت‌ها منتهی شود، آن هم هست. البته ممکن است که خداوند هم دستش را در این بین بگیرد و در نیمه راه او را برگرداند، احتمال آن هم هست، بسته به وضعیّت خودش و حال خودش.

فلذا خطر در اینجاست که این مسئله تفریغ قلب، این مطلب مهمی را که عنوان در پاسخ به فرمایش امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید که من قلبم را فارغ کردم، مسئله، مسئله‌ی آسانی نیست این مسئله‌ی مرگ و زندگی است که انسان در مواجهه‌ی با مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و در مواجهه‌ی با مکتب حق و در مواجهه‌ی با مکتب عقل و منطق در همه‌ی زمینه‌ها چه حالتی به خود بگیرد؟ در همه‌ی زمینه‌ها! حتی ممکن است افراد مدعی متابعت از مکتب اهل بیت باشند ولی در مکتب شیطان حرکت کنند، هیچ استبعادی ندارد، هیچ استبعادی ندارد، ادعائاً در مکتب اهل بیت حرکت می‌کند ولی وقتی یک مطلب حق در کنار او قرار داده می‌شود چون نفسش سفت است و چون راه برای نفوذ بسته است، خود متابعت مکتب اهل بیت برای او سدی می‌شود که نتواند به اهل بیت علیهم‌السلام برسد خود ادّعی متابعت از احادیث اهل بیت، این ادعا برای او حجابی می‌شود که نتواند به مفاهیم و مراد و مغزای کلمات اهل بیت برسد.

این افراد خشک مغزی که این‌ها باب عقل و منطق و عرفان را به روی خود بسته‌اند و بدون کمترین آگاهی از مسائل معرفت چوب طرد و تکفیر افراد پاک و عالم و راه‌یافته را بی‌محابا می‌نوازند این‌ها همان‌هایی هستند که درست مثل مکتب عامّه که آمدند و به جای امیر المؤمنین علیه‌السلام که به نصّ آیه‌ی شریفه و کلام رسول خدا **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ (المائدة، 67)** قضیه‌ای امیرالمؤمنین می‌دانید یعنی چه؟ این آیه یعنی اگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را در روز غدیر به خلافت و وصایت خودت نصب نکنی انگار اصلاً هیچ رسالت پیغمبری را انجام ندادی بی‌خود مدت 23 سال بودی!

برو پی کارت! خدا دارد پیغمبر را تهدید می‌کند، می‌گوید تمام زحمات 23 ساله‌ات برای امروز است، یا همین امروز موقع ظهر یا همین امروز روز 18 ذی‌الحجه یا الان می‌آیی و بر فراز منبر جلوی همه، دست این علی‌بن ابی طالب را می‌گیری و می‌گویی همانطوری که شما مرا می‌بینید ببینید که این علی بعد از من خلیفه است، با همان دو چشمی که دارید می‌بینید، هان! این طور، با همان دو چشمی که دارید الان من را می‌بینید که من پیغمبر خدا هستم 23 سال جبرائیل بر من نازل شده و قرآن را برای من آورده و شما به این مسئله یقین دارید اگر یقین ندارید الان دنبال من مکه راه نمی‌افتادید 80000 نفر 100000 نفر بیایید در مکه و حج انجام بدهید و برگردید! ها! پس معلوم است یقین دارید همان طوری که به رسالت من یقین دارید باید یقین داشته باشید که این علی همین علی، نه هر علی دیگر، این علی که الان دستش را گرفتم، این علی بعد از من خلیفه است و امیرالمؤمنین است و مانند من است و وجود باقی من است در میان شما پس از رفع وجود ظاهر، وقتی وجود ظاهر من رفت آن وجود باقی که نفس من است در وجود علی تجلی می‌کند و همان رسول خداست که به این شکل و به این قیافه و به این حرکات و سکانات در میان شما وجود دارد پیغمبر این طور امیرالمؤمنین را در میان مردم معرفی کرد که فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه.¹

هر کسی را که منم مولا و دوست، خدا رحمت کند خدا رحمت کند این مولانا را، حضرت مولانا رضوان الله علیه، رضوان الله علیه، رضوان الله علیه که اگر مفاخری ما در شیعه داشته باشیم در صدر اولش مولانا است، در شیعه نه در اسلام! اگر مفخری داشته باشیم اول این است. آن وقت می‌آیند می‌گویند منظور از مولا دوست است مولا یعنی چی؟ یعنی پسر خاله! واقعاً حیف چی بگیریم؟ بگذریم! می‌خواستم یک چیزی بگویم گفتم که ارزش این حرف‌ها را ندارد! آخر مولانا که حضرت عالی... من می‌آیم مثنوی را جلویت می‌گذارم اگر یک صفحه خواندی و توانستی معنا کنی من از تو تقلید می‌کنم! او بلند می‌شود مولا را دوست معنا می‌کند معنای پسر خاله و پسر عمه؟ آخر اینقدر آدم باید متوجه نباشد که چه دارد می‌گوید؟ این است؟ خب با این حرف‌ها شما نمی‌توانید ارزش و موقعیت الهی و ربانی یک همچنین شخص بزرگوار را پایین بیاورید! خودتان می‌آید پایین، مردم به شما می‌خندند جان من! به افکارتان می‌خندند! آخر انسان باید متوجه باشد. او بلند می‌شود می‌آید و می‌گوید که پیغمبر جلوی 80000 نفر آمد گفت که علی را باید پسر خاله‌تون بدانید؟ دوست؟ پسر خاله؟ پسر عمه؟ همسایه؟ همسایه؟ هان؟ آن مولانا می‌آید این را بگوید؟ دو تا شعر بعدیش را نگاه نکردی؟ آن عینکت را بگذار آن شعرهای بعدی را هم ببین! کیست مولا آن که آزادت کند، این معنای دوست است؟ این معنای دوست است واقعاً؟

کیست مولا آن که آزادت کند بند رقیّت ز پایت بگسلد²

تو را از رقیّت شیطان به رقیّت خدا در بیاورد این معنا معنای مولاست "زان سبب پیغمبر به اجتهاد" یعنی

1. الکافی، ج 1، ص 420.

2. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش 129: کیست مولا آنکه آزادت کند بند رقیّت ز پایت برکند

با اجتهاد نه از روی خیال و توهم مثل شماها! نه! از روی اجتهاد و فهم

زان سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود را و علی مولا نهاد¹

مولا یعنی دوست؟ یعنی دختر عمه؟ پسر عمه؟ این دوستی‌هایی که هست، هان؟ این است معنایش؟ مسخره نیست این حرف‌ها؟ آن وقت این جناب حضرت مولانا می‌آید می‌گوید که آی مردم دنبال علی بروید آن علی کیست؟ آن علی که با پیغمبر یکی است. پیغمبر فرمود: همان طوری که من رسول هستم علی جای من است، جای من است نه یک قدم جلوتر نه یک قدم عقب تر، من رسول خدا رفتم علی آمد به جای من، همان رسول خداست منتهی دیگر بر او وحی نمی‌شود، وحی نمی‌شود، نشود، امیرالمؤمنین نیاز به وحی ندارد هزار جبرئیل توی گوشه‌ی چپ جیبش است! برای چی به ایشان وحی بشود؟ جبرئیل دیگر کیست؟ هزار جبرئیل باید بیاید در مکتب امیرالمؤمنین تازه معرفت بیاموزد آن معرفتی را که جبرئیل در موقعیت خود و در مقام خود، نسبت به ذات ربوبی و اسماء و صفات ربوبی دارد آن معرفت به واسطه‌ی علی مرتضی است و الا جبرئیل با یک سنگ فرق نمی‌کند هیچ تفاوتی ندارد آن وقت امیرالمؤمنین نیاز به وحی دارد؟ وحی چی است؟

امیرالمؤمنین منشأ ملاک احکام است نه مطاع، که این را اهل فن می‌دانند، منشأ و مبعث و عین ملاکات احکام است **علي مع الحق و الحق مع علي**² این شخص، پیغمبر می‌گوید این کیست؟ این علی است، علی به جای من است باید دنبال کی برویم؟ باید دنبال این علی را بگیریم. این می‌شود چی؟ این می‌شود محکم.

آن وقت خدا می‌فرماید **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَخْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (المائدة: 67)** یا ایها الرسول بلغ، باید ابلاغ کنی آنچه را که به تو گفتیم فان لم تفعل اگر انجام ندادی چه می‌شود قضیه؟ خیال نکن مسئله‌ی امیرالمؤمنین یک مسئله‌ی ساده است، ای پیغمبر ما، همان نظری که به رسالت تو داشتیم و تو را به رسالت مبعوث کردیم با همان نگاه به ولایت و امارت علی بن ابی طالب داریم نگاه می‌کنیم، هیچ تفاوتی ندارد، رسالت تو تمام شد عمارت امیرالمؤمنین به جایش آمد. لذا به غیر از علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین گفتن حرام است حتی به ائمه دیگر، به امام زمان علیه السلام هم امیرالمؤمنین نمی‌شود گفت، به امام زمان حضرت حجت بن الحسن المهدی اروحنا لتراب مقدمه الفداء، امام هست، امام زمان هست، ولی عالم وجود هست، رابطه‌ی بین ذات پروردگار و تمام عوالم وجود از مجرد و غیر مجرد هست، نفس قدسی او مفیض فیض از اسماء کلیه الهیه نسبت به قوالب جزئی، همه‌ی این‌ها هست ولی امیرالمؤمنین نیست، امیرالمؤمنین فقط کی بود؟ نه پدرش امام حسن عسکری، نه امام هادی، نه امام جواد، نه امام رضا، نه موسی بن جعفر، نه امام صادق، نه امام باقر امام سجاد، نه امام حسین، نه امام حسن، هیچ کدام امیرالمؤمنین نبودند. فقط کی امیرالمؤمنین بود؟ علی بن ابی طالب است این هم از آن مسلمات شیعه است که بله!

3. **مثنوی معنوی**، دفتر ششم، بخش 129: زین سبب پیغامبر با اجتهاد نام خود وان علی مولا نهاد

1. **کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر**، ص 20؛ **مناقب آل ابی طالب علیهم السلام**، ج 3، ص 62.

اگر انجام ندهی تو اصلاً رسالت را انجام نداده‌ای این می‌شود معنا معنای محکم یعنی انسان در مقابله‌ی با حق خالی باشد کاملاً نفسش خالی باشد.

یک روایت خیلی عجیبی مرحوم آقا می‌خواندند این روایت را همه‌ی رفقا حفظ کنند و بسیار روایت، روایت مهمی است ابن فهد حلّی این روایت را از حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند من اصعد الی الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل الیک افضل مصلحته¹ کسی که خالص عبادت خودش را به پروردگار تقدیم کند یعنی عبادت خودش را خالصانه، نه عبادت نفسانی، عبادت به معنای عبودیت است نه به معنای نماز خواندن، نماز خواندن یکی از فروع عبادت است، همانطوری که اگر یادتان باشد خدمت رفقا قبلاً عرض کردم معنای عبادت یعنی جنبه‌ی عبودیت، کسب می‌شود عبادت، حرکت می‌شود عبادت، خوابیدن می‌شود عبادت، صحبت کردن با افراد می‌شود عبادت، به زن و بچه رسیدن می‌شود عبادت، به مسائل اجتماعی عمل کردن و به مسائل اجتماعی پرداختن می‌شود عبادت، پرداختن به مسائل شخصی می‌شود عبادت، بلند شدن برای نماز شب می‌شود عبادت، تمام این‌ها می‌شود عبادت. کسی که در عبادت خودش آن خالص را از خداوند تقاضا کند نیت خالص را، خلوص را به پیشگاه پروردگار تقدیم کند خداوند هم بهترین مصلحت برای آن موقع او را، برای او نازل می‌کند.

الان در روز جمعه برای او چه مصلحت است؟ فردا چه مصلحت است؟ امشب چه مصلحتی وجود دارد؟ صحبت کردن با این فرد برای او مصلحت دارد یا ندارد؟ اگر نداشته باشد یک مانعی پیش می‌آورد شخص منصرف می‌شود به جای اینکه از این خیابان برود از آن خیابان می‌رود این نباید به این برسد، از آن طرف، باید این با یک رفیقی الان هم صحبت بشود یک دفعه به ذهن آن می‌آید از این راه بروم، یک دفعه می‌آید از این راه می‌رود از این کوچه، یک دفعه دید رسید به آقای فلان! سلام علیکم! مصلحت بوده که این انجام شود. آن رفیقی که به دردش نمی‌خورده و برای او از این به بعد مضر است، تا به حال رفیق بوده ولی از این به بعد مضر است، به واسطه‌ی یک قضیه‌ی عادی، می‌آید یک دفعه می‌بینی رفت رفت، برای چه رفت؟ این مصلحتش بوده، یکی دیگر بردش، یکی دیگر بردش، ناراحت نباش، حالا خوب شد که خودش رفت تو دیگر ترکش نکردی به حساب خودش. از آن طرف یک رفیقی باید الان بیاید و باب رفاقت را با او باز کند و با او هم‌نشین شود در یک جریانی یک مجلسی رفته، یک مجلس روضه‌ای شرکت کرده، در یک مسجدی رفته، یک جایی یک مرتبه با یک شخصی برخورد می‌کند عجب! این چقدر آدم خوبی است، این چقدر حرف‌های خوبی! این چقدر مسئله‌ی خوبی! این چقدر برای او مفید است. خدا از آنجا برای او انجام می‌دهد، در مسائل زندگی در مسائل معاشرتی در تمام مسائل، آنچه که برای او الان مصلحت است خدا او را برای او می‌آورد چرا؟ چون او خود را تهذیب کرده است.

لذا مرحوم آقا همیشه می‌فرمودند - رفقا این را بدانید - می‌فرمودند که انسان نباید برای خودش در

1. عدة الدّاعی و نجاج الساعی، ص 233.

ارتباط با خدا وقت بگذارد، بگوید مثلاً غروب نیتم را خالص می‌کنم، شب موقعی که برای نماز بلند شدم حواسم را جمع می‌کنم، صبح وقتی که بین طلوعین است مواظب خودم هستم، بعضی‌ها هستند دیدید؟ وقتی که می‌خواهند بروند مسافرت می‌آیند پیش آدم، می‌گویند آقا چه کار کنیم آنجا که بتوانیم بهتر زیارت را درک کنیم؟ چه کاری انجام بدهیم که بهتر زیارت امام حسین علیه‌السلام و امیرالمؤمنین را درک کنیم؟ حالمان در آنجا چگونه باشد؟ می‌گوییم آقا جان همان حالی که اینجا داری همان حال را هم آنجا داشته باشید، چه فرق می‌کند؟ امیرالمؤمنین که فرقی نمی‌کند، امیرالمؤمنین که در نجف نیست، امیرالمؤمنین تمام عالم وجود را گرفته، یک بدنش فقط در نجف است، امام حسین که در کربلا نیست، قضیه‌ای بوده 1400 سال پیش اتفاق افتاد در کربلا زدند و اهل بیت پیغمبر را تکه تکه کردند، همه را از بین بردند، امام حسین روحش تمام عالم وجود را گرفته چرا ما به دنبال این هستیم که حالمان را آنجا، مراقبه‌مان را آنجا عوض کنیم؟ این دیگر می‌شود دوگانگی، این که زیاد توجه نمی‌شود ولی همین که سوار اتوبوس می‌شویم می‌خواهیم برویم کربلا، آخم‌ها را می‌کنیم در هم و نه با کسی حرف بزنیم و نه با کسی صحبت بکنیم، یک تسبیح دریاوریم دستان بگیریم و هی شروع کنیم... نه بابا! این حرف‌ها نیست این کارها را ندارد، همه‌اش یکی است، این جا که نشستی باید فرض کنی سیدالشهدا در کنارت است، از این جا که بیرون می‌روی باید فرض کنی سیدالشهدا در کنارت است.

رفقا به من این مطلب را تذکر دادند که این مطلب را خدمت رفقا متذکر شوم، نگذارید آن حال روحی و معنوی و مطالبی که در این مجالس پیدا می‌کنید به واسطه‌ی خارج شدن از منزل و شوخی کردن‌های در وسیله نقلیه، و با هم بودن از دست بدهید، نه! سعی کنید - نمی‌خواهم بگویم مثل مربای آلو باشید، نه - ولی همین طوری شوخی کردن و فرض کنید که سر به سر گذاشتن و همین که از اینجا آمدید بیرون دیگر بنزین و گازوئیل و نمی‌دانم از این گوشت و از این چیزها مطرح کردن و مسائل خارجی و اجتماعی و این‌ها را گفتن، این‌ها چی کار می‌کند؟ اینها حالتان را از بین می‌برد، می‌خواهید بسم‌الله امتحان کنید! انشاءالله امتحان نکنید نه، نه امتحان نکنید چون مطلب مسلم است آدم مطلب مشکوک را امتحان می‌کند ولی مطلب مسلم نیاز ندارد. بارها مرحوم آقا می‌فرمودند در جلساتی که آن جلسات، جلسات ذکر است پس از جلسه حال خود را حفظ کنید، صحبت نکنید شوخی نکنید، وقتی که در آن شب وارد می‌شوید با اهل منزل کمتر صحبت کنید، بگذارید آن حال در شما باقی بماند، نه این که وارد بشوید یک دفعه (خب حالا که شماها که این طور نیستید) پیچ رادیو را باز کنید و نمی‌دانم آنجا زلزله آمد، آنجا باد آمد، آنجا طوفان آمد، آنجا به سرشون آمد، آنجا از زیرشان رفت، این مسائل مسائلی است که حال و هوای انسان را به طور کلی تغییر می‌دهد، انگار که انسان نرفته، بعد می‌شود عادت، بعد این حرکت و رفتن و آمدن‌ها می‌شود عادت و من خودم در زمان مرحوم آقا شاهد بودم که ایشان عصبانی می‌شدند و ناراحت می‌شدند وقتی که می‌دیدند بین نماز مغرب و عشاء رفقا دارند در آن صف‌های پشت سر، با هم حرف می‌زنند یک دفعه سرشان را برگردانند گفتند چند مرتبه ما باید بگوییم، چند مرتبه

بگوییم که آرام باشید؟ این ضرر را خودتان می‌کنید! خودتان این ضرر را می‌کنید!

وقتی که رفقا از این جا می‌روند باید به مطالبی که در این جا مطرح شده فکر کنند، این مسائلی که در اینجا مطرح می‌شود مسائلی است که از بزرگان شنیده شده است و فقط ما یک جنبه‌ی وساطت داریم، ما یک واسطه هستیم، همین، انشاءالله از خودمان اضافه نکنیم، خیلی هنر کنیم از خودمان اضافه نکنیم و همان مطالبی را که شنیدیم همان را به گوش‌های واعیه، اُذُن واعیه، قلوب مستعده و قابله و افرادی که این‌ها را به کار می‌بندند برسانیم، نه این که صرفاً شرکت کنند و یک اسم و عنوانی را برای خود قرار بدهند، نه! می‌آیند که مطلب را بگیرند و ببرند و در این هفته و یک هفته و دو هفته که هست به کار ببندند می‌آییم اینجا برای رفقا و دوستان این مطالب را عرض می‌کنیم، پس بنابراین اگر می‌خواهیم که این مطالب بماند، در سینه بماند و اثر خودش را بگذارد باید بعد از این هم مراقب باشیم و نسبت به این قضیه متوجه باشیم.

حضرت صدیقۀ کبری سلام الله علیها می‌فرماید کسی که نیت خودش را خالص کند، در هر مسئله‌ای، در هر قضیه‌ای، خدایا اگر این رفیقی که الان برای من قرار دادی به صلاح است خودت این را استمرار ببخش اگر به صلاح نیست خودت این را بردار، این وضعیتی که برای زندگی من پیش آوردی این وضعیتی که برای شغل من پیش آوردی این وضعیتی که برای ارتباط من با افراد پیش آوردی اگر به صلاح من است...، این حالت به صلاح بودن را، مرحوم آقا می‌فرمودند همیشه داشته باشید. نه این که فقط زیارت امام رضا می‌رویم آنجا خلاصه مواظب باشیم و مراقب باشیم و...، خب امام رضاست دیگر، کاریش نمی‌شود کرد! امام رضاست! چهارچشمی حضرت مواظبمان است دست از پا خطا کنیم خلاصه با غضب و با سخط آن حضرت مواجه می‌شویم! یا فرض کنیم که زیارت عتبات می‌رویم یا فرض کنیم که به زیارت بیت‌الله و اعتاب مقدسه و این‌ها می‌رویم...

الان یاد آمد یک روز از مرحوم آقا پرسیدم - سنم حدود 18-19 سال بود گفتم که بین نماز واجب و بین نماز مستحب، آقا جان چه فرقی است؟ چه حالتی در نماز واجب باید داشت؟ ایشان فرمودند بین نماز واجب و مستحب فرقی نیست هر دو به سمت خدا روی آوردن است، ببینید! این را می‌گویند یک عارف، هیچ فرقی بین نماز واجب با مستحب نیست، الا این که نماز واجب الزامی است و شرایط خاص خودش را دارد فرض کنید اینکه باید رو به قبله باشد، چه باشد و در آن شرایط و این‌ها، در نماز مستحب هم همین است ولی در بعضی موارد یک تساهلاتی در نماز مستحب قائل شده‌اند، ولی از نقطه‌ی نظر حضور ذهن و از نقطه‌ی نظر توجه، مبدا یک وقتی خیال کنید که نماز مستحب کمتر است حالا فرض کنیم در نماز واجب چشم‌ها را ببندیم همچنین که می‌خواهد این حدقه تو مغزمان برود و از آن طرف دربیاید و الفاظ را یک جوری ادا می‌کنیم که جبرئیل که می‌خواهد بنویسد یک وقتی اشتباه ننویسد در پرونده و به لفظ دیگر بنویسد. مواظبیم از تو حلقمان این لفظ کاملاً خوب دربیاید این‌ها را کاملاً رعایت کنیم، نمی‌دانم چشمان را ببندیم و فلان. ولی در نماز نافله که می‌شود این طرف را نگاه کنیم آن طرف را نگاه کنیم مثلاً به آن نفر هم با دست می‌گوییم برو! غلط است،

هر دو یکی است، هیچ فرقی از دیدگاه عارف بین نماز واجب و نماز مستحب نیست، هر دو توجه به خداست منتهی آن واجب و الزامی است خب این غیر الزامی است این نفل است و او فرض است، آن وجوب است و آن مستحب است، فقط در همین است، فقط الزام است ولی اصل مسئله یکی است.

لذا حالاتی را که ما در بزرگان هنگام نماز واجب و هنگام نماز مستحب می دیدیم یکی بود هیچ فرقی نداشت هر دو یکی بود هیچ فرقی بین مستحبشان و بین واجبشان نبود هیچ تفاوتی نداشت. مرحوم آقا می فرمودند در طول شبانه روز همیشه این حالت حضور باید احساس شود نه فقط وقتی که به زیارت امام رضا علیه السلام می رویم، اگر بخواهید در آنجا رعایت بکنید یعنی چی؟ یعنی ما امام رضا را فقط در مشهد قرار دادیم و در آنجا حبشش کردیم و درون یک صندوق گذاشتیم! هان؟ درون یک صندوق گذاشتیم و حالا آمدیم داریم این امام رضا علیه السلام را زیارت می کنیم! این چیست؟ این شرک است! امام رضا علیه السلام در مشهد نیست، امام رضا علیه السلام در کل عالم وجود است، امام رضا در همین جاست، همین الان که من دارم صحبت می کنم امام رضا علیه السلام در این جاست! نیست؟ وقتی اسم حضرت می آید حال همه تغییر نمی کند؟ این تغییر حال یعنی حضور دارد، در تمام عوالم وجود دارد، در تمام عرصات حضور دارد، در دنیا حضور دارد، چشم ما نمی بیند، در مرگ حضور دارد، در قیامت حضور دارد، در بهشت حضور دارد، در همه این ها حضور دارد، منتهی خب از باب اظهار محبت و اظهار ارادت و اظهار عبودیت نسبت به ولی نعمت های خودمان خب باید زیارت امام رضا علیه السلام هم برویم باید برویم و تأکید هم شده است.

و از ناحیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم تأکید شده است: کسی که به زیارت پاره تن من علی بن موسی الرضا به طوس برود...¹ آن روایت معروف، کسی که او را زیارت کند خداود ثواب یک حج عمره می دهد و آن شخص تعجب کرد: ثواب یک حج؟! حضرت فرمودند دو حج، بعد فرمودند خدا ثواب هزار حج و هزار عمره می مقبوله می دهد.

این ها گزاف نیست این ها همه واقعیت دارد بر حسب مراتب معرفتی که افراد دارند به همان مقدار امام رضا به آنها نصیب می دهد، به همان میزان. ولی امام رضا علیه السلام همه جاست همان حالتی که در مشهد هنگام زیارت است همان حالت در وقتی که اسم آن حضرت می آید باید وجود داشته باشد، همان حالت تواضع و همان حالت کرنش و همان حالت اتصال. مشهد که می رویم مگر حالت اتصال احساس نمی کنیم؟ آن حالت اتصال خدای نکرده اتصال ظاهر نباشد، چشمان به گنبد بیفتد بگوییم خب حالا یک ارتباطی هست، در اینجا هم باید یک همچنین حالتی باشد. ولایت که مکان برنمی دارد ولایت که زمان برنمی دارد ولایت که نقطه خاصی برنمی دارد این همان کلامی است که اولیای الهی فرمودند که انسان در همه احوال باید حضور را احساس کند.

کلام و فرمایش صدیقه کبری همین است، همین است، این عبارت آخری همین است من اصعد الی

1. تهذیب الأحکام، ج 6، ص 108.

الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل اليك افضل مصلحته آن مصلحتی که برای اوست خدا برای او تقدیر می کند می آورد و نمی داند از کجا آمد حتی مرض برای او پیدا می شود، مصلحتش است که مریض شود ممکن است حتی پایش بشکند این مصلحت است که الان پایش بشکند نه این که سالم باشد.

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله گلپایگانی، خیلی ایشان آدم خوبی بود خیلی آدم خوب باصفایی بود، در یک سفر زیارتی که ایشان مشرف شده بودند به عتبه بوسی علی بن موسی الرضا، به اتفاق مرحوم آقا یک روز عصر رفتیم برای دیدن ایشان چند نفر از آقایان هم آمده بودند، ایشان بعضی از مطالب خاص خودشان را به مرحوم آقا می گفتند و به کس دیگر نمی گفتند، این را من از ایشان مشاهده کردم. در یک ملاقات خصوصی که بین من و ایشان بود ایشان به ما گفتند که به حضرت والد، با این عبارت، سلام ما را برسانید، خدا رحمتشان کند و به ایشان عرض کنید که

مگر صاحب دلی از روی رحمت کند در حق درویشان دعایی

این مطلب آیت الله گلپایگانی بود وقتی رفتیم به مشهد و به مرحوم آقا گفتیم ایشان خندیدند و خیلی اظهار ترحم کردند. عرض کنم که در آن مجلس که ما رفتیم مرحوم آیت الله گلپایگانی دو سه تا قضیه گفتند یکی از آنها این بود گفتند که من در یک قضیه ای، در یک جریانی، تحت فشار بودم - البته مطلب را هم بیشتر باز نکردند فقط همین، در همین حد - فرمودند من در یک جریانی در تحت فشار بودم و خودم مایل برای اقدام و دخالت در آن قضیه نبودم و لکن خب همینطور متفکر بودم و متأمل بودم که این مطلب و این بار چه موقع برداشته می شود از روی دوش من و چه موقع این فشار کاسته و کم می شود و مرتفع می شود تا این که من آمدم و خواستم از یک اتاق به اتاق دیگر بروم آن وقت از پله این پای من سر خورد و خوردم زمین و پایم شکست ظاهراً اشاره کردند به ساق پایشان و همین طور ما در منزل افتادیم هفته ها در منزل افتادیم و در ذهن هم متحیر بودم که این قضیه چه مصلحتی داشته و برای چه این مطلب پیدا شده؟ تا این که قرآن را برداشتم و با قرآن تفال زدم این آیه آمد **أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرْذَلْتُ أَنَّ أَعْيَبَهَا (الكهف، 79)** حضرت خضر که با حضرت موسی سوار کشتی می شود خضر شروع کرد کوبیدن و یک قسمتی از آن کشتی را داغون کرد و حضرت موسی صدایش درآمد که ای بابا چکار داری می کنی؟ گفت حالا کارت نباشد بعداً همه را یک جا با شما تسویه می کنیم! آن آخر سر که باید از هم جدا شویم حالا بعد برویم. بعد در آنجا حضرت خضر گفت که این سفینه مال مساکین است و در این جا حاکم جائز و ظالمی است که غضباً این اموال را از مردم می گیرد و من خواستم این را معیوب کنم تا این که این بلا را از آن ها بگردانم. بعد ایشان می گفتند به من الهام شد این شکستگی پا که من پیدا کردم به خاطر این است که این بلیه از سر من برداشته شود - البته نگفتند ایشان که مسئله چه بوده همین طور به اجمال مطلب را گذراندند - همان طوری که یک همچنین مطالبی هم برای انسان پیدا می شود و انسان ظاهر امر را تألم خیال می کند و ناراحتی خیال می کند در حالی که مطلب به این کیفیت نیست مسئله به نحو دیگر است.

این مطلب مطلبی است که انسان باید رویش خیلی دقت کند که چطور وقتی که وجود خودش را و قلب خودش را می‌خواهد در آن مسیر و صراطی قرار بدهد که رضای الهی باشد در آن موقعیت قلب او می‌شود قلب محکم.

محکم یعنی قلبی که دارای استحکام است در آن موقعیت خودش ثابت است لغزش ندارد لغزش ندارد محکم مانند یک سنگ که روی زمین استقرار پیدا می‌کند در همان جا هم می‌ایستد اگر رفیقش آمد چیزی به او گفت تکان نمی‌خورد وقتی یک سنگ چند تنی را شما بگذارید کی می‌تواند تکان دهد؟ کدام بادی می‌تواند این سنگ را جابجا کند؟

بعضی از این سنگ‌ها خیلی دارای وزن است، خیلی دارای وزن است، سنگ‌هایی که می‌آوردند در این عمارت‌ها، در این کاخ‌ها قرار می‌دادند، من یک وقت در یک جایی بودم روی بعضی از این‌ها نوشته شده بود 600 تن، یک سنگ 600 تن وزنش بوده و در یک مکعبی بود و این‌ها، خب حالا فرض کنیم یک سنگی در این جا بیایند قرار بدهند کسی می‌تواند حرکتش بدهد؟ یک نفر بیاید این را یک چیزی در گوشش بگوید این سنگ را بفرستد دو متر آن طرف تر؟ نه! اگر جامعه در یک جریانی قرار بگیرد و بخواهد بر یک طرف برود آیا این می‌تواند تکان بخورد؟ نه! چرا؟ چون قلبش محکم است حرف به یک نحو زده می‌شود اما قلب او به سمت دیگر می‌رود، سر جایش می‌ایستد شایعات می‌آید، این طور می‌خواهد بشود، ایستاده محکم! هر چه می‌خواهد بیاید، 10 برابرش هم بیاید، فایده ندارد، چه میشود؟ قلبش محکم است، خودش را به خدا بسپارد، خودش را به خدا بسپارد، خدا هم در قلب او قرار می‌دهد.

مرحوم آقا می‌فرماید: بعضی از افرادی که با ما برخورد داشتند - در همان زمان سابق در همان نظام سابق - بعضی از این‌ها افرادی بودند که ما را در موقعیت خاص خودشان ارزیابی می‌کردند، قلبشان را برای ما تفریغ نکرده بودند، ما هم به همان مقدار با آن‌ها راه می‌آمدیم، به همان مقدار، بعد که یک جریاناتی اتفاق افتاد و قلب آن‌ها در تمایل به آن‌ها متمایل شد دیگر دیدیم فایده‌ای ندارد خب نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه همان می‌شود که همه‌ی ما متوجه شدیم.

این مسئله، مسئله‌ی اساسی است که چطور انسان باید این مطلب را در وجود خودش پیاده کند امروز قصد داشتم که راجع به مسئله‌ی محکم و متشابه صحبت کنم همان طوری که به رفقا وعده داده بودیم ولیکن تبعاً مطالب دیگری که خب پیش آمد ما را یک قدری با آنچه را که مد نظر داشتیم فاصله انداخت انشاءالله این تئمه‌ی بحث طبق وعده‌های گذشته همه برای مجلس بعد.

امیدواریم که خداوند متعال همه‌ی ما را در راه عبودیت خودش ثابت بدارد و نیات ما را برای رسیدن به مقام قرب خودش خالص بگرداند و سایه‌ی مبارک حضرت ولی عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفدا را بر سر همه‌ی ما مستدام بدارد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.

اللهم صل على محمد و آل محمد